

غرور

سرشناسه: دایسون، مایکل اریک، ۱۹۵۸ - م.
عنوان و نام پدیدآور: غرور: از مجموعه هفت گناه کبیره/مایکل اریک دایسون؛ ترجمه مهین خالصی.
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری: ۱۵۲ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۷۸-۲۳۵-۹
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا
یادداشت: عنوان اصلی: Pride: the seven deadly sins, 2006.
موضوع: غرور و تکبر
موضوع: Pride and Vanity
موضوع: گناهان کبیره
موضوع: Deadly sins
شناسه افزودن: ۵۵: خالصی، مهین، ۱۳۳۴ -، مترجم
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۵: BV۴۶۲۷/غ۴۵۲
رده‌بندی دیویی: ۳۴۱/۳
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۴۵۵۷۹۴۸

غرور

از مجموعه هفت گناه کبیره

مایکل اریک دایسون

ترجمه مهین خالصی



این کتاب ترجمه‌ای است از:

Pride
The Seven Deadly Sins
Michael Eric Dyson
Oxford University Press, 2006



انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،
شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

* * *

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات قنوس

* * *

مایکل اریک دایسون

غزور

از مجموعه هفت گناه کبیره

ترجمه مهین خالصی

چاپ اول

۱۳۹۶

۱۵۰۰ نسخه

چاپخانه پژمان

شابک: ۹-۲۳۵-۲۷۸-۶۰۰-۹۷۸

ISBN: 978-600-278-235-9

حقوق چاپ و نشر محفوظ است.

۹۰۰۰ تومان

یادداشت ناشر

هفت گناه کبیره در سنت مسیحی (غرور، طمع، بی‌بندوباری،^۱ حسد، شکمبارگی، غضب و تن‌پروری) فهرست تعدیل‌شده همان هشت عمل شیطانی (تکبر، حرص و آز، بی‌بندوباری، خودستایی، شکمبارگی، غضب، غم و یأس) است که راهبی یونانی به نام اِواگریوس پونتیکوس (Evagrius Ponticus) به دست داده بود، فهرستی که پاپ گرگوری در قرن شانزدهم با جایگزینی تن‌پروری به جای غم و یأس آن را به هفت گناه مهلک یا کبیره تقلیل داد.

در سنت مسیحی ارتکاب این گناهان مستوجب دوزخ است و راه بخشایش این گناهان نیز دست‌کم با یکی از دو طریق ذیل میسر می‌شود:

۱. برگزاری مراسم مذهبی اعتراف،

۲. توبه و پرهیز همیشگی.

در مجموعه پیش‌رود در باب این هفت گناه کبیره که به همت کتابخانه عمومی نیویورک و انتشارات دانشگاه آکسفورد انتشار یافته است سعی شده تا در قالب مجلدهای مجزا و از چشم‌انداز جهان امروز، به‌ویژه سنت فرهنگی مغرب‌زمین، به استفسار از هر یک از این گناهان در گذشته و امروز و به‌ویژه در سنت مسیحی پرداخته شود. در این راه سعی شده تا با به‌کارگیری زبان‌های مختلف (جد و طنز)، وضعیت اسفبار، انسدادها و وضعیت متناقض حاصل از ارتکاب این گناهان در جهان امروز به تصویر کشیده شود.

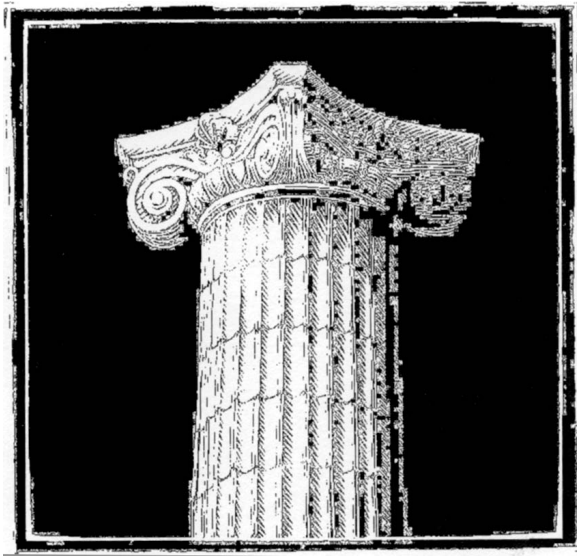
1. Lust

سنت اسلامی در باب هر یک از گناهانی که این مجموعه به آن‌ها پرداخته است، به تفصیل با شعب و فروع آن، بحث کرده است. اسلام توجهی ویژه به این بحث مبذول داشته و مسلمانان در اعصار مختلف با بهره‌گیری از منابع اسلامی (قرآن، حدیث و سنت) به باریک‌بینی و باریک‌اندیشی در این مسائل پرداخته‌اند. منابع اسلامی فهرستی بسیار بلندبالا تر از سنت مسیحی در باب این گناهان ارائه داده‌اند، به نحوی که گاه تعداد این گناهان را به متجاوز از چهل گناه رسانده‌اند، علاوه بر آنچه در این منابع آمده است عرف مشرعیان جامعه نیز خود ملاکی مجزا برای تشخیص گناهان کبیره محسوب شده است.

اسلام نیز همچون سنت مسیحی و البته با سازوکارهایی کارآمد و متنوع کمر همت به ریشه‌کن کردن این گناهان بسته و در این زمینه بشارت و انذار و محرومیت‌های حقوقی و اجتماعی خاصی وضع کرده است: در زمینه انذار، همچون سنت مسیحی، مرتکب این گناهان را اهل دوزخ دانسته و در جامعه این جهانی نیز شهادت آن‌ها را مردود و اقتدا به آن‌ها در نماز را منع کرده است. در باب بشارت نیز مثلاً در آیه ۳۱ سوره نساء و آیه ۳۵ سوره شوری غفران الهی را برای پرهیزگاران از کبائر تضمین کرده و در ازای ترک آن‌ها بهشتی را وعده داده است که نعمت‌هایش سه ویژگی مهم دارد: طهارت، حلّیت و بی‌ملال بودن.

فهرست

یادداشت ویراستار	۹
مقدمه	۱۱
۱. رذیلت فضیلت مندانه؟ ریشه‌های فلسفی و مذهبی غرور.....	۱۹
۲. من شهادت می‌دهم: غرور شخصی	۴۱
۳. رنگ و نخوت: غرور سفیدها.....	۵۹
۴. من کسی هستم: غرور سیاهان.....	۷۵
۵. کشورم برحق است یا نه؟ غرور ملی.....	۱۰۷
یادداشت‌ها	۱۴۱
نمایه.....	۱۴۹



یادداشت ویراستار



این کتاب بخشی از خطابه و مجموعه‌ای است که با مشارکت کتابخانه عمومی نیویورک و انتشارات دانشگاه آکسفورد در زمینه «هفت گناه کبیره» به چاپ رسیده است. هدف ما این بوده که از محققان و نویسندگان دعوت کنیم تا در مجلداتی جداگانه به طرز نگرش و درک ما از شر و گناهان کبیره بپردازند. هر یک از نویسندگان بر آن بوده‌اند تا از طریق یافته‌های پیشین و معاصر به کشف تأثیر چالش‌های ادراکی و عملی‌ای بپردازند که هر یک از گناهان کبیره بر معنویت، اخلاق و زندگی روزمره ما می‌گذارند.

مفهوم هفت گناه کبیره در کتاب مقدس نیامده است. در منابع مختلف آمده است که فهرست‌های اولیه گناه و سرپیچی را در قرن چهارم اوآگریوس پونتوسی و پس از او جان از کاسیوس دسته‌بندی کرده بودند. اسقف اعظم گرگوری در قرن ششم فهرست از این هفت گناه کبیره سنتی را گرد آورد. این گناهان بر اساس میزان شدت و تأثیرات مخربی که در روح و روان می‌گذاشتند درجه‌بندی شدند و حکم چنان بود که ریشه تمام گناهان دیگر هستند. با توجه به این که برخی گناهان دربرگیرنده گناهان دیگری هستند و بر اساس منابع دینی واژگان مشابهی برای ارجاع

به یک مفهوم مشترک به کار برده می‌شود، این فهرست گناهان کبیره به ترتیبی که امروز می‌شناسیم رتبه‌بندی شدند: تکبر، طمع، بی‌بندوباری، حسد، شکمبارگی، غضب و تن‌پروری. متکلمین مسیحی به منظور مقابله به‌مثل با این نافرمانی‌ها فهرست فضایل خدایی کاردینال را نیز دسته‌بندی کرده‌اند: پروا، اعتدال، عدالت، شکیبایی، و همچنین فضایل دینی: ایمان، امید و احسان. این گناهان الهام‌بخش نویسندگان قرون وسطی دوران رنسانس از قبیل چاسر، دانته و اسپنسر بودند که با خلق شخصیت‌های داستانی خاطره‌انگیز و غنی به این گناهان جان بخشیدند. نگاره‌هایی ترسیم شدند که رنگ‌ها، حیوانات و مجازات‌های مربوط به گناهکاران را در جهنم به تصویر می‌کشیدند. این فهرست پرآوازه در خلال اعصار تاریخ در آثار دینی، فلسفی، روان‌شناسی، سیاسی، نقد اجتماعی، فرهنگ عامه، هنر و ادبیات خودنمایی کرده است. خواه گناهان کبیره در نظر شما نشان‌دهنده عمومی‌ترین ضعف‌های اخلاقی بشر خواه نقطه‌ضعف‌های جدی‌تر روحی باشند، این گناهان تخیلات را به جنبش وامی‌دارند و این پرسش اجتناب‌ناپذیر را فراروی ما قرار می‌دهند: گناه کبیره شما چیست؟

شیفتگی کنونی ما به این گناهان باستانی، به پا خاستن علیه آن‌ها یا تجلی از آن‌ها نشان‌دهنده تمایل روزافزون ما به تعریف طبیعت بشر با در نظر گرفتن انگیزه‌های الهی ماست. امیدوارم این کتاب و دیگر کتاب‌های این مجموعه خوانندگان را بر آن دارد تا به تفکراتی مشابه در زمینهٔ رذیلت، فضیلت، معنویات، و بشریت بپردازند.

الدا روتور

مقدمه



غرور پایدار

از میان همه گناهان کبیره، به احتمال قوی غرور است که به این بحث دامن می زند که آیا اصلاً باید آن را گناه به حساب آورد یا خیر. در واقع بدون حس غرور انسان نمی تواند در زمینه فعالیت خویش به برتری دست یابد یا به تلاش برای رسیدن به آن ادامه دهد. غرور است که باعث می شود برای رسیدن به مقام های قهرمانی در ورزش تلاش کنیم؛ چرا مایکل جردن پس از کسب سه مقام قهرمانی در مسابقات ان بی ای^۱ به میادین بازمی گردد تا سه مقام قهرمانی دیگر را به خود اختصاص دهد؟ بی تردید، غرور ورزشی اش جریحه دار شده بود چون هنگامی که پس از ترک موقت زمین بسکتبال به بیسبال روی آورد، موفق نشد در لیگ بزرگ بیسبال ورزشکاری حرفه ای شود. لیکن هنگامی که مصمم شد غرورش را کنار بگذارد تا رؤیای کودکی اش را دنبال کند و وارد گروه پسران تابستان^۲ شود، ثابت کرد مردی است بزرگ تر از آن که طرفدارانش گمان می کردند.

۱. NBA: لیگ بسکتبال آمریکا. — م.

2. the boys of summer

حتی هنگامی که غرور فضیلت تلقی شود، همان طور که در مورد جردن بود، بدیهی است که می‌تواند کارکردهای بسیاری داشته باشد که برخی از آن‌ها تناقض‌هایی دارند. غرور جردن را به بسکتبال بازگرداند، گرچه در ابتدا نتوانست او را از ترک این ورزش بازدارد. اگر غرور گناه باشد، بدون تردید گناهی معمولی نیست.

اگر بپذیریم که غرور در دسرساز است، همواره این پرسش به وجود می‌آید که آیا فقط در دسرساز است. مثلاً، هنگامی که می‌خواهیم ویژگی‌های شخص بافضیلتی را بر شمیریم، غرور، که غالباً رذیلت تلقی می‌شود، ممکن است به یکی از ویژگی‌های ضروری هویت فرد بدل شود. همان‌گونه که لورنس بیکر^۱ فیلسوف استدلال می‌کند: «اگر فرد بافضیلت به‌راستی برتر از افراد رذل باشد و اگر بخشی از فضیلت او متضمن شناخت چنین اموری باشد، به نظر می‌رسد وجهی از غرور لزوماً در منش فرد فضیلت‌مند نهاده شده است.»^(۱) حداقل در این مورد، نوع کلیشه‌ای فروتنی آن فضیلت مطلقاً که می‌گویند نیست، و ممکن نیست غرور رذیلت صرف باشد. دیدگاهی واقع‌بینانه‌تر به رفتار اخلاقی معمولی نشان می‌دهد که تعریف ما از گناه — یا عکس آن — احتمالاً به‌شدت پیچیده است. مسلم است که موارد دشوار نظریه‌های فضیلت و رذیلت را در ذهن ما با شدت هرچه تمام‌تری می‌آزمایند. لیکن حتی هنگام برخورد با مسائل غامضی همچون نژاد، مذهب، و ملیت غرور اصلاً موضوع ساده‌ای به شمار نمی‌آید؛ حتی هنگامی که به‌وضوح آشکار است ضررش بیشتر از منفعتش است.

در برخی موارد، به نظر می‌رسد غرور و سایر گناهان کبیره، حتی اگر

1. Lawrence Becker

از لحاظ فکری منسوخ نشده باشند، قطعاً رو به زوال و فراموشی اند. طبق نظرسنجی اخیر بی‌بی‌سی، اکثر مردم بریتانیا «معتقدند هفت گناه کبیره دیگر نقشی در زندگی‌شان ندارد و گمان می‌کنند باید این گناهان را روزآمد کرد تا با جامعه مدرن امروزی سنخیت داشته باشد».^(۲) این نظرسنجی ثابت کرد که گناهان کبیره اصلی — غضب، شکمبارگی، تن‌پروری، حسد، غرور، بی‌بندوباری و طمع — دیگر مثل سابق نفوذ ندارند و باید جایشان را به «فهرست جدیدی از مَحَرَمات^۱ معاصر» بدهند که «ذات اخلاقیات مدرن را به چنگ می‌آورند».^(۳) بی‌رحمی^۲ در رأس فهرست جدید قرار گرفت و، به تبع آن، فحشا، تعصب، خیانت، ریاکاری، طمع (تنها گناه اصلی باقیمانده)، و خودپسندی رواج یافت.

کلیسای کاتولیک اسکاتلند تحت تأثیر این تعبیر مدرن مردم بریتانیا از گناه، که به قول یکی از سخنگویانش، بدون تردید نسبت باورانه^۳ بود، قرار نگرفت. «فهرست جدید دگرگونی جالب توجهی نسبت به فهرست اول پیدا کرد، اما آشنا کردن مردم با مفهوم گناه به کلی رنگ باخته است. اسکاتلند را نسبت‌گرایی اخلاقی هدایت می‌کند و به نقطه‌ای رسیده است که حق و ناحق در زندگی بیشتر مردم نقش مهمی ندارد. چیزی که از اهمیت بیشتری برخوردار است آشنا کردن مردم با مفهوم گناه و این حقیقت است که حق و ناحق‌های اخلاقی وجود دارند.»^(۴) پیتر دانلد، رئیس بخش عقاید و تعالیم کلیسای اسکاتلند، تمایز دیگری قائل شده که علت مقاومت کلیسا در برابر گناهان نوظهور را نشان می‌دهد. دانلد می‌گوید: «به نظر من جالب است که سه گناه اول فهرست جدید گناهانی هستند که در صورت ارتکاب آن‌ها دیگران نیز تحت تأثیر قرار

1. taboos

2. cruelty

3. relativistic

می‌گیرند. فهرست اصلی بیشتر به آن دست گناہانی می‌پرداخت که بی‌حرمتی به خدا محسوب می‌شدند، گرچه نمی‌توان گفت این فهرست جدید به آن گناہان نمی‌پردازد، لیکن بیش از آن نشانه‌ای از اخلاقیات انسانی را مد نظر قرار داده است.»^(۵)

دعای کشیش‌های اسکاتلندی مبنی بر این‌که گناہان جدید نسیت باورانه و انسان‌محورانه‌اند، تعجب‌آور نیست، هرچند کماکان ناامیدکننده است. گمان می‌کنم فهرست قدیمی گناہان پس از گذشت بیش از هزار و چهارصد سال هنوز هم معتبر است. لیکن تلاش مردم بریتانیا برای روزآمد کردن فهرست گناہان نشان می‌دهد که آن‌ها تمایل شدیدی دارند که مفهوم گناه را بیشتر به زندگی روزمره‌شان مرتبط سازند، نه این‌که آن را در غباری از احتمالات اخلاقی از دست بدهند. به نظر من مایهٔ دلگرمی است که مردم هنوز هم با مفهوم گناه کلنجار می‌روند: نه به علت ترس از آتش دوزخ که در همهٔ مذاهب در موردش بحث شده، بلکه صرفاً به دلیل شکستن تعهدی اخلاقی در قبال دیگران و خدا. البته در ظواهر امر چنین به نظر می‌آید که گویی خدا فراموش شده است، ولی همان‌طور که در دعاهایمان می‌خوانیم، خداوند برای انجام دادن کار نیک حتماً نباید رسماً در محل حضور داشته باشد. «اگر کسی بگوید که خدا را دوست دارم و از برادر خود نفرت داشته باشد، دروغ‌گوست، زیرا کسی که برادری را که دیده است دوست نداشته باشد، چگونه ممکن است خدایی را که ندیده است دوست داشته باشد؟ و این حکم از طرف او به ما رسیده که هرکس خدا را دوست داشته باشد برادر خود را نیز دوست دارد.»^(۶)

بنابراین، رفتار انسان‌ها اصلی مهم در خط مشی مسیحی برای تعریف

گناه و غلبه بر آن محسوب می‌شود. نظام اخلاقی‌ای که می‌کوشد خدا را خشنود سازد و در عین حال توجهی به تأثیر آن در انسان‌هایی که خداوند دوستشان دارد نداشته باشد، ممکن است سرانجام ضرری به مراتب بیش از آن دست قواعد اخلاقی داشته باشد که مدعی‌اند میانه خوبی با قادر متعال ندارند، اما به آثار عالم ملکوت دست می‌یابند. در این عصر روابط جهانی، شاید خداوند از لحاظ اعتقادی تحقق عدالت، صداقت و نیکی را به افراد غیر مذهبی‌ای بسپارد که قلباً خواستار به ثمر رسیدن این امر هستند. اگر فهرست قدیمی گناهان را حفظ نکنیم اما، مثلاً، تعصب نژادی، یا نفاق شخصی، یا خیانت جمعی را در آن لحاظ نکنیم، این فهرست برای افرادی که در صدد یافتن راهنما و آموختن در خصوص درست زیستن و درستکار بودن هستند کاربرد چندانی نخواهد داشت.

در ایالات متحده آمریکا، دست‌کم در فرهنگ عامه، به نظر می‌رسد هفت گناه کبیره، بنا بر نوشته یک روزنامه، «به‌یکباره به موضوعی داغ‌تر از فلسفه وجودی انسان تبدیل می‌شود».^(۷) این روزنامه به اغراق می‌گوید که «چالش سریال قوانین جاده در ام‌تی‌وی^۱ متضمن پیمودن مسیری پر سنگلاخ از رفتار شریانه است که ممکن است فردی را که در وضعیت عادی رفتار خوبی دارد از راه راست منحرف کند» و این که «مجموعه کنسرت‌های اودرا مک‌دونالد، خواننده سوپرانوی خیابان برادوی^۲ — که اشعاری درباره انواع و اقسام رفتارهای ممنوع به هم می‌بافد — در سالن کارنگی شروع شده» در حالی که «در کانال اچ بی اُو خواننده سوپرانوی دیگری — تونی سوپرانو — به گناه کبیره

۱. MTV: یکی از کانال‌های تلویزیون آمریکا. — م.

۲. Broadway: خیابانی در منهن نیویورک که به خاطر تئاترهایش معروف است. — م.

غرور مبتلاست.»^(۸) این روزنامه هر هفت گناه کبیره را مرور می‌کند و به سبک و سیاق الهیاتی مقبولی با خودبینی شروع می‌کند، «نوعی غرور، گناهی که تمامی گناهان دیگر از آن سرچشمه می‌گیرند،» و فخر فروشانه می‌گوید «در خودبینی، تا جایی که ما می‌دانیم، هیچ چیز عجیبی وجود ندارد.» این را که می‌گفت انبوهی از چشمه‌های اب معدنی را تبلیغ می‌کرد که تضمین خواهد کرد که «آینه شما، آینه بر دیوار تا کنون لعبتی زیباتر را ندیده‌اند.»^(۹)

اگر چنین توصیفی غرور و هفت گناه کبیره را کم‌اهمیت جلوه دهد، سایر افراد در فهرست مصائب اخلاقی خود هنوز «معیاری برای سنجش سلامت یک فرهنگ» می‌بینند.^(۱۰) فیلیپ چارد، روان‌درمانگر، درباره غرور می‌گوید که با توجه به «بیماری ملی ما در خصوص استحقاق، که با رویکرد یک‌تته انجام دادن کارها در جهان توأم شده است، باید بگوییم ما از خودراضی هستیم.» وی ادعا می‌کند که «خودشیفتگان، خودپرستان و بچه‌های نُر و بد ادا» ما را مسحور کرده‌اند، و «غرور بیش از حد، چه فردی و چه جمعی، به طور تهدیدآمیزی راه را برای سقوط بیشتر امپراتوری‌های بزرگ دنیا هموار کرده است.»^(۱۱) غرور، در مقام مرجعی بازیگوش برای ارضای [خواسته‌های] خود یا مشعلی اخلاقی برای هشدار دادن به افراد و ملت‌ها نسبت به طاعون تکبر مهارنشده، کارایی خود را از دست نداده است.

شایان توجه است که غرور از حیث بلاغی تا چه پایه انعطاف‌پذیر و از حیث زبانی و مفهومی تا چه پایه باطیف وسیعی از شرایط عاطفی، اخلاقی و عقلانی انطباق‌پذیر است. انواع غروری که فرد ممکن است دچارش شود

۱. این جمله اشاره به اسطوره ناریسیس دارد. — م.

به قرار زیر است: غرور ازدست رفته، غرور جریحه دار شده، غرور اعاده شده، غرور ساده، غرور احمقانه، غرور دیرپای، غرور کاذب، غرور پدران، غرور مادرانه، و غرور موجه. بعضی غرورها دارای حرف اضافه هستند که طرح کلی را مشخص می‌کنند: غرور به، غرور از، غرور برای، غرور درباره. بعضی غرورها عطف دارند: غرور و شادی، غرور و غم. غرورهایی هستند که کُنش در افعال را نشان می‌دهند: غرور درخشان و بشاش. غرورهایی هستند که از فقدان و وفور سخن می‌گویند: عدم غرور و سرشار از غرور. غرور نشانه‌ها و مظاهری نیز دارد: مشخصه، علامت، نشانه، و میراث غرور. مترادف‌های منفی غرور عبارت‌اند از: نَحْوَت، خودبینی و گستاخی — و مترادف‌های مثبت غرور: عزت نفس، اعتماد به نفس و وقار.^(۱۲)

این انواع گوناگون غرور نشان می‌دهد که هنوز هم غرور در فرهنگ‌های مدرن طنین‌انداز است. از خلال منشورهای برجسته‌اش می‌توانیم در یک نظر شاهد نیروی اخلاقی چندوجهی‌ای باشیم که اشخاص، نهادها، فرهنگ‌ها و ملت‌ها را در هم شکسته و از نو می‌سازد. حالا که ما باز هم در میان پاکسازی‌های نژادی، کشتارهای جمعی، انقلاب‌های حقوق مدنی، قحطی‌ها، مبارزات حقوق بشر، جنگ‌ها، و انواع و اقسام ترور زندگی می‌کنیم، شاید مفهوم غرور برای انسان‌های سراسر جهان از لحاظ اخلاقی حتی مفیدتر باشد. این کتاب ریشه‌های فلسفی، مذهبی، شخصی، نژادی و ملی غرور را می‌کاود، با این اعتقاد راسخ که تنها هنگامی می‌توانیم به اتکای بصیرت حاصل از هدف آموزنده‌اش، با بلاهت غرور به مبارزه برخیزیم که از سرچشمه‌های عمیقاً ریشه‌دار آن بهره‌برداری کنیم.

و در پایان (باید به این نیز اعتراف کنم، چون احدی باور نخواهد کرد که من انکارش می‌کنم)، شاید من باید غرور خودم را تا اندازه‌ای ارضا کنم. در واقع من تا به حال چنین جمله‌های مقدماتی‌ای مثل «بدون غرور باید بگویم» را به‌ندرت شنیده یا دیده‌ام که بلافاصله بعدش موضوعی از سر غرور مطرح نشده باشد. بیشتر مردم غرور دیگران را دوست ندارند، هر قدر هم که خودشان در آن سهیم باشند؛ لیکن من هر جا که با این موارد روبه‌رو شوم، با آن‌ها منصفانه رفتار می‌کنم، بدین‌سان که مجاب می‌شوم این غرور غالب اوقات برای دارنده آن و اطرافیانش مولد نیکی است؛ و بنابراین در بسیاری موارد، اگر انسان خدا را علاوه بر سایر وسایل آسایش زندگی برای تکبر نیز شکر می‌کرد، روی هم‌رفته ویژگی ناپسندی نمی‌بود.

بنجامین فرانکلین

خودزندگینامهٔ بنجامین فرانکلین

رذیلت فضیلت‌مندان؟ ریشه‌های فلسفی و مذهبی غرور

غرور خوب است یا بد؟ بستگی به این دارد که تصورمان از غرور چه باشد، به چه منابع و تاریخی استناد کنیم، آن را در کدام زمینه‌های اجتماعی و سیاسی بررسی کنیم، مذهبی باشیم یا غیرمذهبی، و چه تصویری از رذیلت و فضیلت داشته باشیم.

چندین قرن است که، بیشتر در آیین مسیحیت، غرور، از بین بقیه گناهان دیگر، بزرگ‌ترین گناه نابخشودنی شناخته شده است. البته همیشه این‌طور نبوده است. در نخستین فهرست که ما اکنون هفت گناه کبیره می‌نامیمش (در آن دوران گناهان «اصلی» خوانده می‌شد)، غرور و خودستایی، که همواره جدا از هم بوده‌اند، در «عهد روبن»،^۱ قسمتی از سودی پیگرافا^۲ با عنوان عهد دوازده پیامبر (۱۰۹-۱۰۶ ق.م)، در جایگاه چهارم و پنجم ظاهر شدند.^(۱)

بعدها، اواگریوس پونتوسی^۳ یکی از اولین متفکران مسیحی بود که به گناهان کبیره اشاره کرد — که در نظر او هشت گناه بودند — و خودستایی و

1. Testament of Reuben

۲. pseudepigraphy، بخشی از انجیل عهد عتیق که مورد قبول پروتستان‌ها نیست. — م.

3. Evagrius of Pontus

غرور در جایگاه ششم و هفتم قرار داشتند.^(۲) فقط اواخر قرن شانزدهم بود که پاپ گرگوری اول در میان گناهان دیگر اهمیت خاصی برای غرور قائل شد. در واقع، این واژه سوپربیا^۱ معادل لاتین واژه هبریس^۲ یونانی بود که گرگوری آن را به عنوان سرمنشأ تمامی گناهان جدا کرد، و انا گلوریا،^۳ یا خودستایی فهرست گرگوری را تا جایی کشاند که این مفاهیم متعاقباً در «غرور» تلفیق شدند، که سرانجام در بیشتر فهرست‌های متعارف بیشترین تصدیق را نصیب خود کرد.^(۳)

گرگوری معتقد بود که «غرور ریشه همه بدی‌هاست، کتاب مقدس هم در این باره شهادت می‌دهد: 'غرور آغاز تمامی گناهان است.'^۴ اما حتی گناهان اصلی، مانند اعقاب خود، بدون تردید از این ریشه زهرآگین سرچشمه می‌گیرند...».^(۴) گرگوری استدلال کرده است هنگامی که «غرور، این مادر گناهان، قلبی را به طور کامل تسخیر کرد، بلافاصله آن را تسلیم گناهان بزرگ دیگر کرد تا آن فرماندهان قلب را فرسوده سازند».^(۵) از نظر گرگوری هسته غرور، خودپسندی‌ای است که در آن انسان «افکار خود را تأیید می‌کند، و ... در فضای فکری خویش جولان می‌دهد و آهسته به تحسین خویشتن می‌نشیند».^(۶)

شاید معدود متفکرانی به اندازه آوگوستین (۳۳۴-۴۳۰ م) بر این باور مسیحی که غرور همان گناه بنیادین است پافشاری داشته‌اند.^(۷) آوگوستین معتقد بود که فرد مغرور به سوی گناهان اصلی کشیده خواهد شد و، از این رو، غرور از لحاظ زمانی و الهیاتی نخستین گناه است.^(۸) غرور موجب می‌شود انسان از خدا روی برگرداند و تا اندازه‌ای هستی خویش را از دست

1. superbia

۲. hubris: به معنای خودبینی (خودستایی غیر معقول). - م.

3. Vana gloria

بدهد. «با این حال، انسان تا آن حد به قهقرا کشیده نشده است که تمامی هستی خود را از دست بدهد؛ اما هستی او زمانی که به سوی خود روی برگرداند کمتر از زمانی واقعی بود که به او [خداوند] تکیه داشت که در والاترین حد وجود دارد.»^(۹) از نظر آوگوستین غرور انسان را ترغیب می‌کند. جانشین خدا شود، عامدانه محدودیت انسان را انکار کند، به امتیازهای ظالمانه چشم طمع بدوزد، و بیش از حد به خود ببالد.

چه چیزی غیر از غرور می‌تواند این اراده‌شورانه را آغاز کند؛ غروری که سرمنشأ تمامی گناهان است؟ و غرور چیست جز نهایت تمایل نامعقول به دل‌کندن از او؛ اوایی که نفس^۱ به‌مثابه سرمنشأ وجودش باید تنها بدان چنگ بزند تا لحظه آغاز شدن خود را ببیند. این همان وقتی است که نفس خود را بسیار دوست دارد. ... غرور چیست بجز تمجید ناروا؟ و این تمجید نارواست، وقتی که نفس او را رها می‌کند؛ اوایی را که باید در مقام غایت خود به او چنگ بزند و به نوعی غایت فی‌نفسه بدل شود.^(۱۰)

از نظر آوگوستین راه‌حل انسان‌ها این است که به دنبال فروتنی باشند، چون «به شیوه‌ای شگفت‌انگیز، چیزی در فروتنی هست که ذهن را متعالی می‌سازد، و چیزی در تمجید هست که آن را خوار می‌کند.»^(۱۱) این پارادوکس آوگوستینی حیات‌بخش است زیرا وی تصدیق می‌کند که وقتی فروتنی موجب می‌شود ذهن تابع هر آنچه برتر است شود — و هیچ چیز برتر از خدا نیست، در نتیجه فروتنی موجب می‌شود ذهن تابع خدا شود — تمجید با برانگیختن ذهن برای مقاومت در برابر تبعیت از خدا آن را خوار می‌کند. این نوعی نقص شخصیت است که منجر به

تمرد از خداوند می‌شود و انسان را در جایگاه همکاری با تمایل توهم‌آلود شیطان به تشبه به خدا قرار می‌دهد.^(۱۲) آوگوستین به این نتیجه می‌رسد که «گناه نخستین» زمانی رخ می‌دهد که «انسان خود را در نور خود ببیند، و از آن نوری روی بگرداند که خود انسان را، اگر قلبش را به روی آن بگشاید، به نور تبدیل می‌کند».^(۱۳)

توماس آکویناس دنباله‌مضمون گفته‌های آوگوستین و گرگوری را پی گرفت و در الهیات خود آن‌ها را بسیار مهم شمرد.^(۱۴) آکویناس غرور را به‌مثابه تمایل عنان‌گسیخته انسان به تعالی می‌فهمد، یعنی به‌مثابه بی‌حرمتی به خدا که در خودداری از تسلیم شدن در برابر حاکمیت الهی خداوند به‌وضوح دیده می‌شود.^(۱۵) از نظر آکویناس، به همین دلیل است که غرور هم پلیدترین گناهان و هم مادر تمامی رذایل شمرده می‌شود.^(۱۶) افزون بر این، آکویناس غرور را تمایل بیش از حد فرد برای رسیدن به تعالی و، در عین حال، راهی برای مخالفت کردن و بی‌اثر گرداندن حاکمیت الهی تلقی می‌کرد. همان‌گونه که آیلین سویینی استدلال می‌کند، غرور از نظر آکویناس مهلک‌ترین گناه بود چون نخست در نیت اخلاقی ظاهر می‌شود و سپس در تأثیر آسیب‌رسان آن. آکویناس استدلال می‌کند غرور بدترین گناه است، زیرا فی‌نفسه ناسازگاری با خدا و اوامر اوست، چیزی که به‌طور غیرمستقیم در مورد تمامی گناهان صدق می‌کند. آکویناس استدلال می‌کند غرور سرچشمه تمامی گناهان دیگر است، از این لحاظ که نخست در نیت ظاهر می‌شود. اولاً، هر گناهی با روی‌گردانی از خدا شروع می‌شود و از این رو تمامی گناهان با غرور آغاز می‌شوند. ثانیاً آن انگیزه‌ای که باعث می‌شود فرد دستیابی به نیکی‌های کم‌اهمیت را به خداوند ترجیح دهد، نیکی‌هایی که فرد از طریق آن‌ها «شاید

قدری کمال و عُلُوّ مقام بیاید»، غرور است، آکویناس می‌گوید طمع اولین گناه در نظام خلقت است، چون انسان چیزی را آرزو می‌کند که به وسیله‌ای برای ارتکاب سایر گناهان تبدیل می‌شود... بنابراین، احتمالاً اولین گناه طمع داشتن قدری نیکی معنوی نه به اندازه بلکه بیش از اندازه بوده است، «بیش از حد و اندازه‌ای که قوانین الهی برای انسان مقرر داشته است»، و آکویناس چنین نتیجه می‌گیرد که این امر به غرور مربوط می‌شود.^(۱۷)

پس مردم چطور باید به نحوی شایسته مطیع پروردگار شوند؟ از نظر آکویناس، از طریق فروتنی؛ حالتی که در آن هر شخص «در قبال آنچه از آن اوست، در قبال [حقی که] همسایه از جانب خدا دارد، باید خود را تسلیم همسایه‌اش کند».^(۱۸) فروتنی این مزیت را دارد که «ذهن را از تمایل مفرط به امور بزرگِ خلاف تصور» منصرف می‌کند.^(۱۹) نکته اصلی این است که فروتنی بیانگر اطاعت انسان از خداست.

یکی از همین تفسیرهای دیدگاه آگوستینی و توماسی در خصوص غرور به‌مثابه گناه اصلی، قرن‌ها بر الهیات مسیحی نفوذ داشته است، که در همین قرن بیستم در نوشته‌های راینهولت نیبور خود را نشان داده است. اما، به‌رغم انسجام موضوعی در سراسر اجتماعات گوناگون مسیحی — در بخش‌های کاتولیک‌نشین روم و نیز در کلیساهای باپتیست سیاهپوستان غرور گناه اصلی تلقی می‌شود — این‌که غرور از چه قرار است و چگونه می‌توان به بهترین شکل بدان پرداخت به زمینه‌های اجتماعی و سیاسی‌ای بستگی دارد که به ایمان و الهیات شکل می‌دهند. در واقع، بین اجتماعات مسیحی تنش چشمگیری بر سر کاربردهای اخلاقی تبیین‌های متناقض از غرور وجود دارد. مثلاً، در بحث سقط جنین در یک سو، با مسیحیانی طرف هستیم

که ادعا می‌کنند طرفداران این گزینه، گستاخانه در صددند با تعیین زمان اتمام زندگی جای خدا را بگیرند. در سوی دیگر، مسیحیانی هستند که ادعا می‌کنند مخالفان سقط جنین متکبرانه گمان می‌کنند که به مشیت الهی آگاه‌اند و لذا باید به هر قیمتی جنین‌ها را حفظ کرد. و هنگامی که مارتین لوتر کینگِ پسر در مبارزه برای عدالت اجتماعی مدعی «همراهی کیهانی» شد، به پیروانش نوعی غرور ترمیم‌کننده بخشید که هم به موقعیت اجتماعی آسیب‌پذیرشان عنایت داشت و هم شاید دلالت بر این داشت که مخالفان آن‌ها، از جمله میلیون‌ها مسیحی سفیدپوست، تصور غلطی از تاریخ و خدا دارند.

اگر مفهوم غرور در مقام بزرگ‌ترین گناه اخلاقی راه خود را در طول قرن‌ها در باور مسیحی باز کرده باشد، چشم‌انداز فلسفی غرور نیز به همان اندازه جالب و ذی‌نفوذ بوده است. در واقع مباحث فلسفی بر سر غرور قدیمی‌تر از بخش اعظم الهیات مسیحی هستند و دیدگاه‌های متألهان اولیه مانند آگوستین و آکویناس را شکل داده‌اند. البته، تفاوت عمده بین متألهان و فلاسفه این است که فلاسفه غرور را بر حسب مفهوم رذیلت مطرح کرده‌اند نه گناه.

البته، متفکران مذهبی مثل آکویناس به زبان فلسفی در مورد غرور نظریه‌پردازی کرده‌اند. اما، او، برخلاف بیشتر هم‌تایان فیلسوف خود، تلاش کرد مفاهیم رذیلت و گناه را هم‌نوا کند و آن‌ها را آشتی دهد.^(۲۰) به بیانی ساده، رذیلت، همان‌طور که از طریق استدلال تعریف شده است، نقصی در ذات انسان است، در حالی که گناه اهانت به قانون خداست. از نظر آکویناس، این‌ها عین هم‌اند، چون «مخالفت با ذات انسان، یعنی عقل، به معنی مخالفت با قانون خداست».^(۲۱) فلاسفه در صدد بوده‌اند

با تلقی غرور به مثابه نوعی رذیلت، از منظر عقلانی درباره عمل اخلاقی قضاوت کنند نه از مجرای وحی الهی.

گستاخی – غرور بیجا و پرنخوت – در بین یونانی‌ها به شدت محکوم می‌شد، گرچه این مفهوم به زمانی بسیار قدیم‌تر از زمان یونانیان بازمی‌گردد.^(۲۲) غرور به کلی مردود بود چون فضایل اصلی شجاعت، میانه‌روی، عدالت و حکمت را که نظم سیاسی را تقویت می‌کردند و زندگی خوب را ممکن می‌ساختند، نابود می‌کرد.^(۲۳) نویسندگان گوناگونی مانند هومر، هرودوت، آیسخولوس، توسیدید، و افلاطون غرور را رذیلت بنیادی و سرمنشأ قضاوت اخلاقی ضعیف و فجایع سیاسی می‌دانستند.^(۲۴) علاوه بر شخصیت‌های یونانی، اندیشمندان رومی، قرون وسطایی و نخستین متفکران مدرن در خصوص پیامدهای آسیب‌رسان غرور توافق نظر داشته‌اند.

متفکران یونانی بسیاری غرور را نوعی رذیلت می‌دانستند، اما دست‌کم ارسطو چنین طرز تفکری نداشت. می‌گویند ارسطو چشمش به مرد مغروری افتاد، و از آنچه دید، خوشش آمد. در واقع، او غرور را «گل سرسبد فضایل» می‌دانست.^(۲۵) البته، تفکر او در خصوص این موضوع را نمی‌توان از نگرش اجتماعی اشراف‌سالارانه‌اش و ارزش‌های مبتنی بر تبعیض جنسی او کاملاً جدا کرد، که هر دوی این‌ها به «تصویر هراس‌انگیزی از کمال زندگی فضیلت‌مندانه» منجر می‌شوند.^(۲۶) با این حال، از لحاظ به دست دادن تعریفی پرشور و شفاف از غرور، و توانایی ترسیم تصویری از این‌که به تعبیر سادا (در مقام آوازه‌خوان و نه فیلسوف) چرا غرور نیرومندتر از رذیلت است، کمتر کسی است که بتواند با ارسطو برابری کند.

ارسطو ادعا کرد که «مرد مغرور» — یا در تفاسیر جایگزین، «مرد بزرگ‌دل»، یا «مرد بلندنظر» — شخصی است که «خود را شایسته چیزهای بزرگ می‌داند». (۲۷) مرد مغرور استحقاق هر آنچه را ادعا می‌کند، دارد و اگر به‌راستی مغرور باشد، هرگز از ادعای چیزی که استحقاقش را دارد طفره نمی‌رود، چون ادعای چیزی کمتر از آنچه فرد استحقاقش را دارد نوعی رذیلت است. اما ادعای چیزی بیش از آنچه فرد استحقاقش را دارد نیز اشتباه است؛ رذیلتی که هیچ‌گاه گریبانگیر شخص به‌راستی مغرور نمی‌شود. از نظر ارسطو «کسی که خواهان چیزی بسیار فراتر از حق خویش است نادان است، اما هیچ فرد فضیلت‌مندی نادان یا ابله نیست». (۲۸) افرادی که شایستگی‌اش را دارند که از نظر اخلاقی بزرگ‌یاد شوند، باید این را تشخیص دهند و از دیگران هم انتظار داشته باشند همین کار را انجام دهند. افراد به‌راستی مغرور باید حق اشراف‌سالارانه خود را بگیرند، منتها فقط به این دلیل که بر اثر شایستگی واقعی و برتری اخلاقی به آن دست یافته باشند، نه به علت بخت و اقبال برآمده از اصل و نسب خوب یا ثروت و قدرت.

از طرف دیگر، افرادی که دستاوردهای اخلاقی معمولی یا حتی پایین دارند باید بی‌ارج و قرب بودن خود را بپذیرند، چون «کسی که شایسته کم است و خود را شایسته کم می‌داند خویشتندار است، نه مغرور». (۲۹) اگر فرد واجد دستاورد اخلاقی ناچیز در صدد شهرتی فراتر از استحقاقش باشد باید او را خودبین یا خودپسند دانست. (۳۰) همان‌گونه که دی. اس. هاجینسون استدلال می‌کند «مشکل انسان خودبین این نیست که ادعای احترام بیش از حد می‌کند، بلکه این است که آن‌قدر که باید استحقاق آن را ندارد، و معمولاً نشانه‌های ظاهری وقار

را با خود وقار اشتباه می‌گیرد». (۳۱) از طرف دیگر، فردی که استحقاق خود را کمتر از استحقاق واقعی‌اش بداند «بیش از حد لزوم فروتن» یا «ضعیف‌النفس» (۳۲) است. ارسطو از چنین فروتنی مفراطی بیزار است چون فرد استحقاق خود را کمتر از استحقاق واقعی‌اش می‌داند، و در نتیجه نمی‌تواند قدر ارزش راستین خود را بداند. ارسطو خودبینی را به فروتنی ترجیح می‌دهد — و از نظر او متضاد واقعی غرور فروتنی مفراط است — چون فروتنی مفراط «هم بدتر و هم مبتذل‌تر است». (۳۳)

اما اگر فرد دستاورد اخلاقی راستین خویش را بپذیرد و از دیگران هم انتظار داشته باشد همین کار را انجام دهند، چنین چیزی به هیچ‌وجه عملی متکبرانه یا خودخواهانه محسوب نمی‌شود. فضیلت غرور، یا همان‌گونه که ارسطو می‌گوید، «غرور بجا»، حد واسطی است که بین دو حد غایبی تکبر پوچ و فروتنی مفراط قرار می‌گیرد. (۳۴) چون استحقاق نسبت به نیکی‌های ظاهری^۱ سنجیده می‌شود، ارسطو آن را مزاحمی می‌پندارد که باعث می‌شود افراد در صدد برآیند بیش از اندازه محترم شمرده شوند، و به‌خصوص از طرف افراد کج‌اندیش، چون احترام «بدون تردید بزرگ‌ترین نیکی‌های ظاهری است». (۳۵) شایسته احترام بودن پاداش فضیلت است و، از این رو، غرور کمال فضایل است چون «فضایل را بزرگ‌تر می‌سازد». (۳۶) البته، ارسطو معتقد است که انسان مغرور مدعی و مستحق بهترین‌هاست چون تمامی فضایل دیگر را دارد. (۳۷)

دلمشغولی فلاسفه و نویسندگان دیگر به رذیلت غرور — از الکساندر پوپ گرفته («خطای ما در غرور، در غرور موجه‌نما نهفته است») تا جاناتان سوئیفت («اما هنگامی که به نرّه‌غولی بدترکیب می‌نگرم،

گرفتارِ درد و مرض جسمانی و ذهنی، که غرق غرور است کاسهٔ صبرم لبریز می‌شود»، از دیوید هیوم («هر ابراز غرور یا تکبری (از طرف دیگران) برایمان ناخوشایند است، صرفاً به این دلیل که غرور خود ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد، و ما را بر اثر همدلی به مقایسه می‌کشد، که موجب حس ناخوشایند فروتنی می‌شود») تا اسپینوزا («هر اندازه غرور یا افسردگی بیشتر باشد، نشان‌دهندهٔ آن است که ضعف ذهن بیشتر است») — به‌ویژه از زمانی تأثرانگیز شده است که فضیلت برای تأمل اخلاقی^۱ به امری حیاتی تبدیل شده است.^(۳۸)

مثلاً، در قرون هفدهم و هجدهم به‌رغم تنوع پیچیدهٔ اعتقاداتی که متفکران زیادی به بررسی‌شان می‌پرداختند، «به‌طور کلی، غرور محکوم است چون غیراجتماعی، و مبتنی بر نادانی و کذب است. به‌ویژه، در درجهٔ نخست، غرور ایجاد شد تا تنفر و مسئولیت برآمدن قساوت و دیوانگی، و دیگر شرارت‌های اخلاقی مرتبط را به دوش بکشد؛ و در درجهٔ دوم، خود غرور به‌مثابهٔ هوای نفسانی حاد، حداقل به‌طور بالقوه، همچون نفی عقل و فضیلت در نظر گرفته شد».^(۳۹)

به نظر می‌رسد که بحث از غرور زمانی رونق گرفت که این درک بسنده در فرهنگ وجود داشت که فضیلت، حتی اگر به اسامی دیگری خوانده شود، ارزش انرژی و وقتی را دارد که برای دنبال کردن کامیابی اخلاقی والا از آدمی می‌گیرد. البته این وضعیتی نیست که بتوانیم آن را بدیهی فرض کنیم، به‌خصوص اگر با السدیر مک‌این‌تایر فیلسوف و استنلی هاوئرواس^۲، اخلاق‌گرای مسیحی، موافق باشیم که آن نوع فلسفهٔ اخلاقی که برای اصول و قوانین مربوط به نظریهٔ فضیلت ارزش قائل است مدت‌های

1. ethical reflection

2. Stanley Hauerwas

مدیدی است که بر جامعه نفوذ دارد. در واقع، تا اواخر سال ۱۹۷۳ در محافل فلسفی امر بعیدی نبود که مفهوم فضیلت در قالب «اصطلاحی قدیمی اما مفید» توصیف شود.^(۴۰) نخستین سال‌های دهه ۱۹۷۰ خبری از جهش‌های بزرگ در فلسفه اخلاق نبود؛ فلسفه اخلاقی که هم و غم آن این بود که مردم وقتی تصمیمات اخلاقی می‌گیرند، به چه افرادی تبدیل می‌شوند. این حرفه هنوز در گیر و دار استدلال اخلاقی‌ای بود که بیشتر توجه خود را به پیامدهای انتخاب اخلاقی معطوف می‌کرد. یا، غیر از این، گرفتار تعریف قواعد و اصولی بود که به اتکای آن‌ها بتوان از میان گزینه‌های اخلاقی رقیب دست به انتخاب زد. در هر دو صورت، فلسفه اخلاق تا حد زیادی اخلاق مبتنی بر فضیلت را کنار گذاشته بود.

اما در سال ۱۹۸۲، با انتشار اثر تأثیرگذار مک‌اینتایر، در پی فضیلت،^۱ آن نوع فلسفه اخلاقی که برای فضیلت ارزش قائل بود و ارسطو را قبول داشت، بازگشت شکوهمندی داشت.^(۴۱) از نظر مک‌اینتایر، فلسفه نه در مورد شناسایی ویژگی‌های اخلاقی استدلالات بود و نه به تناقض‌های منطقی و موانع زبانی چنین استدلال‌هایی علاقه داشت. و مسلماً نگران توجیه انتخاب فلان گزینه اخلاقی از میان دیگر گزینه‌ها نبود. مک‌اینتایر اصرار داشت که نظریه اخلاقی جذبه خود را از فردگرایی لیبرالی که از دل روشنگری برمی‌آمد بگیرد. وی همچنین به همراه آن، اسطوره عامل اخلاقی خودآیین را رد کرد. فلسفه اخلاق درباره دنبال کردن فضایل بود. چنین کاری فقط در اجتماعاتی معنا دارد که واژگان و تجربه اخلاقی مشترکی دارند.

در همان زمان، استتلی هاوئرواس تأکید داشت که فضیلت عنصر

اصولی اخلاقیات مسیحی کتاب‌های تأثیرگذاری از قبیل این کتاب‌ها را تشکیل می‌دهد: شخصیت و زندگی مسیحی، بصیرت و فضیلت، اجتماع باشخصیت، و ملکوت صلح‌دوست.^(۴۲) هاوئرواس «اخلاق تصمیم‌گرایانه» را به باد انتقاد گرفت که فلسفه اخلاق سکولار و مسیحی معاصر را در نطفه خفه کرده بود. وی در عوض استدلال کرد که روایت‌ها مانع از هم پاشیدن اخلاق مسیحی می‌شوند. روی هم رفته، داستان‌هایی که مسیحیان تعریف می‌کنند به هویت انسانی شکل می‌دهند. همین داستان‌ها روشن می‌سازند که معنای اخلاقی از داستان کنش و تدبیر خداوند در تاریخ بشر منتج می‌شود.

آیا هیچ‌یک از موضوعاتی که تاکنون مطرح کرده‌ایم — تأملات گرگوری، آگوستین، آکویناس و ارسطو درباره غرور، و دیدگاه‌های مک‌اینتایر و هاوئرواس درباره فضیلت — رابطه‌ای با مسائل اخلاقی امروز انسان، یا با تنازعات مرگ و زندگی دارند؟ بدون تردید در لحظات حیاتی تاریخ ملت ما، استدلال‌ها و کشمکش‌هایی بر سر فضیلت شکل گرفته‌اند: مثلاً در ستیز برای عدالت نژادی در بحبوحه منازعات حقوق مدنی یا در تصمیم‌گیری برای به‌کارگیری سلاح‌های هسته‌ای در جنگ جهانی دوم. شاید مشاجرات بی‌امان در زمینه بحران‌های ملی به‌صراحت به اخلاق فضیلت اشاره نکنند — یا به غرور، یا عدالت و شهامت به طریقی که فلاسفه و منتقدان مذهبی به این امور و عادات دیگری که موهبت اخلاقی فضیلت را می‌سازند، اشاره می‌کنند — اما دیدگاه‌هایی که رواج می‌دهند محدوده‌ای بسیار فراتر از حوزه فلسفه تخصصی را متأثر می‌سازد. با این حال، نمی‌توان انکار کرد که غالب اوقات شکاف عمیقی بین بحث بر سر این دیدگاه‌ها در حلقه‌های